**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه363 – 17/ 09/ 1399 اخبار /ادله /استصحاب**

**خلاصه مباحث گذشته و جلسه امروز:**

بحث درباره ادله استصحاب بود. اصلی ترین دلیل بر استصحاب، اخبار است. اولین خبر، حدیث زراره است که در جلسه گذشته نقل شد. در این جلسه استاد دام ظله درباره استدلال بر عمومیت «لا تنقض الیقین بالشک» بحث می کنند.

# صحیحه اول زراره

اولین روایتی که در باب استصحاب مورد بحث قرار گرفته صحیحه زراره است.

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَنَامُ وَ هُوَ عَلَى وُضُوءٍ أَ تُوجِبُ الْخَفْقَةُوَ الْخَفْقَتَانِ عَلَيْهِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا زُرَارَةُ قَدْ تَنَامُ الْعَيْنُ وَ لَا يَنَامُ الْقَلْبُ وَ الْأُذُنُ فَإِذَا نَامَتِ الْعَيْنُ وَ الْأُذُنُ وَ الْقَلْبُ وَجَبَ الْوُضُوءُ قُلْتُ فَإِنْ حُرِّكَ إِلَى جَنْبِهِ شَيْ‏ءٌ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ قَالَ لَا حَتَّى يَسْتَيْقِنَ‏ أَنَّهُ قَدْ نَامَ حَتَّى يَجِي‏ءَ مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ بَيِّنٌ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا تَنْقُضِ‏ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ.[[1]](#footnote-1)

در نقل وسائل «لا تنقض» نقل کرده که در حاشیه اشاره کرده: در نسخه وسائل علاوه بر دو نقطه بالا، دو نقطه پایین نیز قرار داده شده ولی در تهذیب[[2]](#footnote-2) «لا ینقض» آمده است. ظاهرا «لا ینقض» صحیح باشد و به علت روایات دیگر استصحاب و عبارت وارد در کلمات فقها، به «تنقض» به صیغه مخاطب تبدیل شده است.

## احتمال عهد بودن ال در «لا تنقض الیقین»

اصل دلالت روایت بر استصحاب بحثی جدی ندارد اما بحث این است که آیا به علت قید «فانه علی یقین من وضوئه» اختصاص به باب وضو دارد یا تعمیم دارد؟ اصل شبهه احتمال عهد بودن «ال» «الیقین» و اشاره به جمله قبل بودن است.

جواب هایی برای این اشکال مطرح شده که برخی از آنها در کفایه وارد شده است. بنده به ترتیب کلام شهید صدر برخی از پاسخ را نقل کرده، بررسی می کنیم.

### وجه اول: اصل در لام جنس است

پاسخ اول کلام مرحوم آخوند است که اصل در لام جنس است و با نبود قرینه باید بر جنس حمل شود و حمل بر غیر جنس خلاف ظاهر است.[[3]](#footnote-3)

این سخن که اصل در لام جنس است، روشن نیست. به فرض اگر اصل در لام جنس باشد، در جایی که ما یصلح للقرینیه در کلام باشد و احتمال عهد وجود داشته باشد، روشن نیست لام را برای جنس قرار دهیم.

### وجه دوم: استفاده عمومیت از تعلیل

وجه دوم اینگونه ذکر شده که «فَإِنَّهُ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وُضُوئِهِ وَ لَا تَنْقُضِ‏ الْيَقِينَ أَبَداً بِالشَّكِّ وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بِيَقِينٍ آخَرَ» تعلیل برای جزای محذوف است و از تعلیل، عمومیت داشتن استصحاب استفاده می شود.

بنابر پذیرش تعلیل بودن برای جزای محذوف، در تحلیل چگونگی دلالت بر عموم، عبارتی را از کلام مرحوم آقا ضیاء و مرحوم اصفهانی نقل می کنند. سپس خود ایشان تقریبی را بیان کرده، سعی دارد کلام آقا ضیاء را به آن بازگشت دهند.

در اینجا تنها به کلام شهید صدر اشاره می شود.

#### تقریب شهید صدر: لزوم وحدت حد اصغر و اوسط بنابر عهد بودن لام

ایشان بیان می کند: ظاهر این دلیل این است، قیاس شکل اول است.

1. قیاس شکل اول سه حد دارد: حد اصغر، حد اکبر و حد اوسط. باید این سه حد متغایر باشند. مثلا «الانسان انسان و الانسان حیوان فالانسان حیوان» قیاس نیست.
2. گاهی ثبوت اوسط برای اصغر بسیار واضح است. به همین دلیل عرف به جای اثبات اوسط برای اصغر، قضیه را به نحو مفاد کان تامه بیان می کند. مثلا در پاسخ به این سوال «هل یجوع الحیوان الناطق؟» مجیب به جای «الحيوان الناطق حيوان، و الحیوان يجوع، فالحيوان الناطق يجوع» اینگونه تعبیر می کند: «هو حيوان ناطق، و الحيوان يجوع، فهو يجوع» پس به جای صغری اصغر را به نحو مفاد کان تامه اثبات می کند.

ایشان پس از ذکر این دو مقدمه بیان می کند: در روایت زراره اگر حد وسط را یقین قرار دهیم دقیقا به همین شکل خواهد بود. «الیقین بالوضوء یقین و الیقین لا ینقض بالوضوء فالیقین بالوضوء لا ینقض بالشک فی الوضوء» حد وسط مطلق یقین است و قید «بالوضوء» در حد اوسط درج نشده است. اما اگر اوسط یقین به وضوء و اصغر یقین به وضوء به طور کلی باشد، اتحاد اصغر و اوسط پیش می آید و نمی تواند مراد از اصغر، یقین به وضوء در قضیه جزئیه در قضیه معیّنه باشد. زیرا در حدیث یقین جزئی معیّنی اخذ نشده و تنها یک قضیه فرضیه بیان شده است. تشخص قضیه فرضیه به نفس عناصری است که در جمله فرض شده است نه به وجود خارجی. عناصری که در قضیه فرض شده، یقین و یقین به وضو است. بنابراین عبارت به این نحو خواهد شد: «الیقین بالوضوء یقین بالوضوء» که موجب بازگشت اشکال می شود. پس باید حد وسط را یقین بگیریم و مطلوب ثابت می شود.[[4]](#footnote-4)

##### اشکال به تقریب شهید صدر

مرحوم آقای هاشمی در حاشیه اشکالی را مطرح فرموده است:

يمكن ان يقال: ان المفروض في مورد السؤال اليقين بالوضوء و الشك في النوم أي اليقين بالوضوء في مورد الشك بطرو النوم بالخصوص فهذا يرجع إلى نحو تقييد لليقين بالوضوء في مورد احتمال هذا الناقض فيمكن حينئذ جعل الحد الأوسط مطلق اليقين بالوضوء في قبال الحصة الخاصة منه و تستفاد قاعدة خاصة بباب الوضوء أيضا و لكنه أوسع من مورد الشك في ناقضية النوم.[[5]](#footnote-5)

آقای حائری در حاشیه به نحو دیگری اشکال کرده است:

لا يخفى: أنّه من الممكن افتراض أنّ الأصغر عبارة عن الرجل الذي لم يأته أمر بيّن، فيقول: هذا الرجل على يقين من وضوئه، و اليقين من الوضوء لا ينقض بالشكّ.[[6]](#footnote-6)

به نظر می رسد عبارت آقای هاشمی بهتر باشد. معنای عبارت « الذي لم يأته أمر بيّن» شاک است. معنای این عبارت این است: «المتیقن الذی له یقین سابق و الآن شاک». هر چند حد اوسط یقین به وضو است اما در واقع حد اوسط یقین با وضو با شک است. زیرا هم یقین و هم شک در قضیه دخالت دارد. در نتیجه حد اوسط این گونه می شود: «متیقن بالوضوء شاک فی بقائه» به همین دلیل عبارت آقای هاشمی روشن تر به نظر می رسد ایشان حد اوسط را اینگونه بیان کرده: «متیقن بالوضوء شاک فی بقائه من جهه طروّ النوم» در این حد وسط، قید خاصی بیان شده که موجب ایجاد تفاوت است.

این مطلب را می توان به بیانی دیگر تقریب کرد: «الرجل المفروض فی السوال متیقن بوضوئه و المتیقن بوضوئه یجب علیه ان یستصحب وضوئه» می توان حد اصغر «المفروض فی السوال» قرار داد. هر چند مصداق آن همان متیقن بوضوئه است اما تعبیر «المفروض فی السوال» برای ایجاد تفاوت کافی است.

علی ای حال تعبیر آقای هاشمی تعبیر صحیحی است و تقریب شهید صدر ناتمام است.

##### تعبیر صحیح از تقریب شهید صدر: محذوف بودن قیاس شکل اول

شهید صدر در این استدلال تعبیر کرد: گاه ثبوت حد اوسط برای اصغر واضح است و به همین دلیل به اثبات اصغر به نحو مفاد کان تامه تبدیل می شود. این تعبیر، تعبیر قشنگی نیست زیرا «هو حیوان ناطق» مفاد کان ناقصه است. بحث را باید اینگونه تعبیر کرد که قضیه «هو حیوان ناطق و الحیوان الناطق یجوع فهو یجوع» بازگشت به قیاس شکل اول می کند به این بیان «هو حیوان ناطق و الحیوان الناطق حیوان و الحیوان یجوع فهو یجوع»

بسیاری از علما در مورد قیاسات فرمودند: تمام اشکال اربعه به قیاس شکل اول بازگشت می کنند. هر چند اشکال اربعه تنها شکل های معروف است و می توان شکل های دیگری برای قیاس تصویر کرد اما انتاج تمام این اشکال متوقف بر بازگشت به قیاس شکل اول است. قضیه بیان شده در کلام شهید صدر نیز نوعی قیاس است که به قیاس شکل اول بازگشت می کند. در این قضیه، قیاس مطوی وجود دارد که به علت واضح بودن به آن اشاره نشده است.

حاج آقای والد نیز این مطلب را در درس اشاره می فرمود. ایشان از برخی نقل می کند: بعضی از قیاس ها با وجود عدم تکرار حد وسط، منتج است. مانند «پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود.» در این قضیه، حد اوسط پای چوبین است اما تکرار نشده است در حالی که این جمله وجدانا منتج است. حاج آقای والد در پاسخ می فرمود: این قضیه به قیاس شکل اول بازگشت دارد و به همین دلیل منتج است. «پای استدلالیان پای چوبی بود پای چوبین پاست و پا سخت بی تمکی است پس پای چوبین سخت بی تمکین بود.»

به نظر می رسد یکی از مباحث مهم در صحیحه زراره همین نکته است که آیا شکل منطقی قضیه قیاس شکل اول است؟ در این باره در آینده بیشتر بحث خواهیم کرد.

### وجه چهارم: ورود عدم نقض یقین در ابواب عدیده

به وجه سوم موجود در کلام شهید صدر اشاره نمی شود.

وجه چهارم در کلام شهید صدر، این است که عدم نقض یقین به شک در ابواب عدیده فقه وارد شده و از آن استفاده می شود قاعده کلی است و اختصاصی به یقین به وضو ندارد. شهید صدر بیان می کند: این استدلال تنها ظن آور است و ظهور ساز نیست و حجیتی ندارد. مرحوم آخوند این استدلال به عنوان مؤید ذکر کرده و شهید صدر آن را به عنوان مؤید پذیرفته است.[[7]](#footnote-7) یقین آور بودن این استدلال نیز قابل برهان آوردن نیست.

امکان دارد گفته شود: برخی از روایات اختصاص به وضو دارد و استصحاب در وضو را جریان داده است و قانونی عام در باب وضو را بیان کرده است. پس نمی توان با توجه به عدم نقض یقین در ابواب مختلف، «لا تنقض الیقین بالشک» را عام معنا کرد.

می توان اینگونه پاسخ داد که روایات وارد شده در خصوص استصحاب در باب وضو با تعبیر «لا تنقض الیقین بالوضوء» نیست و هیچ یک از تعابیر این روایات شبیه به «لا تنقض» نیست.

### وجه پنجم: ارتکازی بودن تعلیل

وجه پنجم، وجهی است که در کفایه به آن اشاره شده است. «فانه علی یقین من وضوئه» تعلیل است و از تعلیل بودن استفاده می شود نفس یقین موضوع است نه یقین به وضوی سابق. زیرا تعلیل باید به امر ارتکازی باشد و امر ارتکازی مطلق یقین است نه یقین به وضو.

شهید صدر اینگونه بیان کرده: روشن نیست تعلیل در کلام امام ع حتما برای تقریب به ذهن باشد بلکه امکان دارد از باب اعطاء قاعده کلی باشد و انگیزه این باشد که از خصوص مورد تعمیم داده شود. تعمیم مقصود در ما نحن فیه نیز می تواند تعمیم از شک در طروّ نوم به شک در طروّ سایر احداث در خصوص وضو باشد. پس ممکن است تنها قاعده عامه در باب وضو باشد.[[8]](#footnote-8)

این قاعده عامه در برخی از روایات اشاره شده است. در روایت بکیر آمده است:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِذَا اسْتَيْقَنْتَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ فَتَوَضَّأْ وَ إِيَّاكَ أَنْ تُحْدِثَ وُضُوءاً أَبَداً حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ.[[9]](#footnote-9)

این روایت قانونی عام در خصوص وضوست و ممکن است گفته شود تعلیل ذکر شده در روایت زراره، به جهت تعمیم حکم از مورد روایت (شک در انتقاض وضو به جهت شک در طروّ نوم) به مطلق شک در انتقاض وضو به جهت طروّ حدث است. پس نمی توان از این جهت نمی توان گفت: تعلیل ظهور دارد که از باب تقریب به ذهن است و اطلاق دارد.

بله می توان به این نحو بیان کرد: اگر در مورد چیزی که در اذهان مرکوز است، تعبیری وارد شود این تعبیر ظهور در اشاره به امر ارتکازی دارد هر چند سعه و ضیق این دو با هم تفاوت داشته باشد. مرکوز در اذهان در مورد بحث، عدم نقض یقین به شک است و وضو در آن خصوصیتی ندارد. اصل این تقریب در کلام حاج آقای والد نیز اشاره شده است. ایشان مکرّر به این تقریب اشاره می فرمود. تعبیر ایشان این بود که اگر در مورد روایتی بنای عقلایی و ارتکازی عقلایی وجود داشته باشد و افراد ظاهر دلیل مطابق ارتکاز عقلایی باشد، شارع نمی تواند با اطلاق قصد داشته باشد افراد غیر ظاهر را داخل کند. پس دلیل به امر مرکوز انصراف پیدا می کند.[[10]](#footnote-10)

بنده به شکلی دیگر اصل استدلال شهید صدر را طرح می کنم. حتی اگر لازم باشد تعلیل به امر ارتکازی باشد، اما لازم نیست این ارتکاز، ارتکاز عقلایی باشد و می تواند ناظر به ارتکاز شرعی و قاعده عام شرعی باشد. همانگونه که گاه برای فتوای فقهی به قانون عام شرعی استدلال می شود. به این معنا که قانون عامی در رتبه سابق در خصوص باب وجود دارد و در اینجا به آن اشاره شده باشد. از روایات دیگر استفاده می شود: إِيَّاكَ أَنْ تُحْدِثَ وُضُوءاً أَبَداً حَتَّى تَسْتَيْقِنَ أَنَّكَ قَدْ أَحْدَثْتَ در نتیجه روایت زراره می تواند اشاره به همین قانون عام در باب وضو باشد و نفس ارتکازی بودن مثبت این نیست که امر مرکوز، امر مرکوز عقلایی است. در نتیجه حتی نمی توان ادعای شهید صدر که بیان قانون عام در باب وضو باشد را نیز اثبات کرد بلکه می تواند بیان قانون نبوده و تنها اشاره به قانونی باشد که در جای دیگر بیان شده است.

در نتیجه باید اثبات کرد روایت ناظر به ارتکاز عقلایی است و این امر دلیل بردار نیست هر چند وجدان مساعد آن است.

مرحوم آخوند و آقای خویی این مطلب را دارند که چون حدیث ناظر به امر ارتکازی است، عدم اختصاص به باب وضو از آن استفاده می شود. شهید صدر بیان می کند: این سخن در صورتی صحیح است که استصحاب امری عقلایی باشد و لو بر اساس وهم به تعبیر شهید صدر یا به تعبیر ما به عنوان انضباط قانونی. اما اگر استصحاب را امر مرتکز عقلایی ندانیم، چگونه می توان تعلیل را ناظر به امر ازتکازی دانست؟

شهید صدر کلامی را مرحوم آقای خویی نقل کرده و رد می کند. خود ایشان تعبیری دارند که در کلام حاج آقای والد نیز اشاره شده است به این بیان که ممکن است امری بین عقلا ارتکازی نباشد اما عدم تفاوت بین افراد ارتکازی باشد. به این معنا که اصل استصحاب بین عقلا ارتکازی نیست اما عدم تفاوت بین وضو و سایر موارد، امری ارتکازی باشد و از همین ارتکاز عمومیت قاعده استفاده شود.

این مطلب صحیح است و ما بیانی نسبت به آن نداریم.

1. [وسائل الشیعة، الشیخ الحر العاملي، ج1، ص245، أبواب نواقض الوضوء، باب1، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/1/245/%D8%A7%D9%84%D8%AE%D9%81%D9%82%D9%87) [↑](#footnote-ref-1)
2. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏1، ص: 8 [↑](#footnote-ref-2)
3. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى )، ج‏3، ص: 181 [↑](#footnote-ref-3)
4. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 41 [↑](#footnote-ref-4)
5. [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج6، ص27.](http://lib.eshia.ir/13064/6/27/) [↑](#footnote-ref-5)
6. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 41 [↑](#footnote-ref-6)
7. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 42 [↑](#footnote-ref-7)
8. مباحث الأصول، ج‏5، ص: 43 [↑](#footnote-ref-8)
9. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص33.](http://lib.eshia.ir/11005/3/33/%D8%A7%D8%AD%D8%AF%D8%AB%D8%AA) [↑](#footnote-ref-9)
10. به عبارتی دیگر، دلیل ظهور در ارتکاز عقلایی پیدا می کند و اگر مراد شارع از کلام متفاوت از ارتکاز عقلایی باشد، باید به این امر تصریح کند و نمی تواند به اطلاق دلیل اکتفا کند. (مقرّر) [↑](#footnote-ref-10)